



منوچهر آتشی

یوسف در سه گاه

برادران بی گناه من
تا آن چاه منتظر کاروان های مصر فاصله بسیار است
و آن گرگ
که واژه های شما حامله اش هستند
هنوز متولد نشده
بیاید
از دره های خرم کنعان کمی زینتی برداریم

برادران پریشان من
بپهوه دام هاتان را پهن نکنید
برای شکار کبوتران بی پایم و چاه فلسطین
(مرغی که از جهنم شمشیر زاده شود
مقاری آتشین خواهد داشت)
و گوشت بزغاله ای بی مادر
پدر را خوش تر خواهد آمد
(همان که فریب داد برادرش و پدرش را با آن)

برادران مکار، شتاب کنید!
در مصر زنی مجنون زندگی می کند که مرا پادشاه خواهد کرد
شتاب کنید!
آن چاه موعود همین نزدیکی است
و گرگ بی گناه بدنام
که از مغاره رشک شما متولد شده
درد لباتش را با زبان درازش می لیسد
شتاب کنید، بردران!
* اشارتی به ماجرای عیسی و یعقوب و اسحاق و سمرقوت یعقوب
نخست زادگی را از عیسی - در تورات...

Archibald Macleish 1892



که مثل پرواز پروانه ها ، بدون
مکان باشد
ایستا - مثل ماه که صعود
می کند،
پیشکش کند، رهایی را -
چون ماه که رها می کند - از
سیاهی شب،
ترکه های به خود پیچیده
درختان را
پیش کش کند رهایی را
مثل ماه - پشت برگ های
زمستانی،
و خاطره راه از خاطره ای دیگر
رها کند

شعر باید بدون زمان باشد -
مثل ماه که صعود می کند.
شعر باید -
پر ملا نکند - آن چه را که کل حقیقت است
یک برگ آفر - یک آستانه تپه
برای سرآس تاریخ غصه ها باشد
برای عشق، چمنی همراه تکیه گاه
و پرکرانه دریا - مثل نور باشد
شعر باید معنی دهد
اما - موجودیت خویش را پر ملا نکند

مترجم، ملک تاج طیرانی

درباره یک شاعر

شماره ششم

گفتگو با ثریا کهریزی

«ساده حرف بزنیم، مثل خدا»

عنوان کتاب حسی کاملاً زنانه
را تداعی می کند، اما شعرهای این
دفتر انگار حساسیت خاصی به این
موضوع ندارند آیا تو هم مثل فروغ به
بی جنسیتی شعر معتقدی؟
هیچ چیز بی جنسیت نیست در
طبیعت حتی شعر، تا ماهیت و
جنسیت یک شی معلوم نگردد معنی
آن شی نیز بی موضوع خواهد بود. هر
پدیده ای باید یک تعریف از خود ارائه
دهد تا بودن و ماهیت خود را ثابت کند
فروغ اگر می گفت جنسیت وجود
ندارد منظورش شاید آن بوده که با
انتزاع و تک بعدی نگری مخالف بوده
ادبیات یک رفتار است، و هر کس حق
دارد آن را از دریچه نگاه و وسعت
آگاهی خود، بدور از برخورد های
انتزاعی و جزمیت گرا تجربه کند.
دغدغه فروغ بشریت بود، چهل و
تاریکی بود که با ابزارهای زنانه (زبان
زنانه) آن را بیان می کرد. من با گفت و
گو موافقم، بخشی به نام (آنیما) و
(آنیوس) در من هست که هر کدام
مستقیماً مثل یک قطعه فلزی در یک
دستگاه عمل می کنند که با وجود
استقلالشان هر دو به هم نیاز دارند و
مکمل همند. یک عنصر، اول باید با
خود و بعد با عناصر دیگر به دیالوگ
بپردازد تا نهایتاً بتواند هستی وجودی
خود را اعلام نماید.
دیالوگ با یک شخصیت
مشخص در شعر تجربه ای است که
پیشتر توسط شاعرانی آزموده شده
است فکر نمی کنی در گوران اتهام به
شعر جوان درون کلیشه دنبال
نوآوری بودن و ریسک است؟
این که می فرماید دیالوگ با یک
کاراکتر مشخص انجام شده را قبول
ندارم. شاید به ظاهر چنین بنماید فکر
می کنم آن (زیبا) ها و (من و تو) های
مکرر شاید به گونه ای سعی شده که
مثل (ساقی) های حافظ عمل کنند. در
عین فردی بودن و گاهی انزوا، یک
کلیت را القا کنند. یا بهتر است بگویم
سعی کرده ام یک (من) همگانی را القا
کنم البته قدرت و ضعف آن دیگر بسته
به نظر مخاطب و منتقد است. اما
بحران یا به قول شما (گوران)، وقتی از



ثریا کهریزی متولد ۱۳۵۱ در
شهر سنندج است.
«روزی خطه مرز جیح می کشم»
اولین دفتر شعر اوست که چندی
پیش به اهتمام نشر مینا روانه بازار
شده است.

شاید هنوز هم نیما در دانشگاه رسوخ
نکرده بود. کمالاتکه شاملو و فروغ
نفوذ نکرده اند. دانشجوی ادبیات ما
هنوز دارد در وحشی و بهار سیر
می کند البته نه این که ما گذشته خود را
رد می کنیم ما می گویم همه چیز در
حال حرکت و تکامل است شعر
جزیی از این حرکت است بعد از بهار
و وحشی بافقی - نیما و فروغ و شاملو
هستند و اگر آنها هستند ما هم هستیم
فقط باید تثبیت شویم. همسفر من از
طرفی با این گونه مسایل روبروست و
از طرفی هم با ماهواره و اینترنت
سروکار دارد به همین خاطر شاید
می توان این دوره را دوره تناقض های
شدید، دوره چالشها و خلاصه ها نامید.
وقتی شما می گوید نقد مغرضانه، من
می گویم اصلاً و اساساً در این برهه
نقد وجود ندارد. هر چه هست یک
سری تئوری های وارداتی است که با
شعر ماه هیچ سنخیتی ندارد. تئوری و
نقد باید از دل متن بیرون بیاید. وقتی
که دوستان به اصطلاح مبتعد یک
مشت تئوری ها و کاربست های
سطحی را - آن هم از روی ترجمه های
ضعیف - در چنته دارند و همانها را -
روی شعر پیاده می کنند، طبیعتاً یک
گسل عمیق و جبران ناپذیر بین متن و
نقد پیدا خواهد شد که منتهی به
کشمکش و غرض ورزی می گردد.

مباحث ادبی امروز پر است از
چار و چنجال های بی محتوا و
نقدهای مغرضانه و باند بازی های آن
چنانی با توجه به این فضا موقعیت
شعر امروز را چه طور ارزیابی
می کنی؟
این چار و چنجالها همیشه بوده
الان هم باید باشد. نسل نوتر باید به
شکلی صدشاشان را به گوش عموم
برسانند. من اسم این را یک نوع
جریان ستیزی می نامم. ما داریم اشتباه
می کنیم به جای این که یاد بگیریم در
موازات هم حرکت کنیم، برابر هم
حرکت می کنیم و گاهی کلمه ها به هم
می خورند. و این به قول شما چنجال و
به نظر من (میجان) چیزی بدی
نیست تاواند باشد. تازه اگر نوعی چنجال
هم باشد، پدرسالاری و روابط پیدا
می کند. جواترها دقیقاً به این فضا سازی از
رسیده اند که باید با این فضا سازی از
مکانیزم متقابل به مثل استفاده کنند که
البته بعضی ها استفاده می کنند و این
گونه رفتارها برخی اوقات منجر به
آنتارشیم می شود که من آن نوع را
قبول ندارم. پدرها روی صندلی ها
نشسته اند و قصد ندارند هیچ فکر
دیگری را بپذیرند و یا اگر هم ادعا
می کنند در عمل خلاف این را ثابت
کرده اند. جواترها دقیقاً با کسانی که
هنوز در عصر مشروطه هستند شاخ به
شاخ می شوند و از طرفی هم با
اینترنت سروکار دارند.

اگر قشار جهان پیرامون نبود
شهاب نادری مقدم
مواجه کرده است. این دست شعرها مرز بین بیان
متداول و آشنایی زدایی را نیز با خطر جدی مواجه
می کند و اگر لغزشی در این گونه شعرها پدید آید
حتی می تواند به مرگ شعریت نیز بیانجامد.
«یاس سفید» و «شعر آختر» که تاسفانه تاریخ
سرایش آنها مشخص نیست، تاسی با شعرهای این
دفتر ندارد و به نظر می رسد، شعرهایی است از دوره
تعمیر کهریزی که ای کاش در این مجموعه از آنها
استفاده نمی شد.

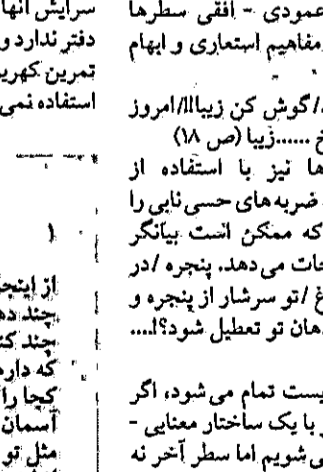
مرز بین سادگی و ساده انگاری را به نحو مطلوب
حفظ نموده و سعی کرده است با استفاده از دیگر
امکانات شعری، سروده هایش را از ابتلا به عادات
مألوف برهاند. به عنوان مثال برخی از شعرها
دیداری است که در آنها با استفاده از اصول
سجاوندی و نیز تزیین عمودی - افقی سطرها
توانسته است عدم حضور مفاهیم استعاره و ابهام
برانگیزی را توجیه کند.
زنی - با TTTTTT... / گوش کن زیبا! / امروز
زمین / باز هم گرد است / آخ زیبا (ص ۱۸)

دو شعر از ثریا کهریزی

از اینجا تا (پروم) چند حرف
چند دهان به دهان
چند کنار
که دارم از خودم به خودم
کجا را دارم خیالت تخت
آسمان همیشه همین چوری بوده
مثل تو نیستی کنار من
از اینجا تا چند تا بدوم
چند تا دهانم بگویند دوست دل، دلم
بگویند؟
همین چنان!
کنار همین آسمان کسی نبوده یا تا
کسی بیقرار کسی
زیر همین چوری آسمان نیم / نبوده ایم، تا
به خاطر این گمان
آسمان کمی صبر کند
خورشید کمی بتاید تا
کمی کنار هم را داشته باشیم

«دل شوره هایی برای زندگی»

نگاهی به مجموعه شعر دروی خط مرز جیح
می کشم.



اولین دفتر شعر ثریا کهریزی از چند جنبه قابل
تأمل است. در عرصه فریادهای بی حماسه ادبیات
امروز به طور اعم و شعر جوان به طور اخص که هر
کسی سعی دارد شاعر بودنش را با چیزی غیر از
شعر تثبیت کند و از راه میان بر شاعر شود و یا از
سویی دیگر کسانی که انزویامی شعر خود را در
تئوری های وارداتی جستجو می کنند و با ارائه
عنوانی جدید سعی در ارائه شعرهای متفاوت دارند
مواجه شدن با شعرهایی در کمال سادگی و زیبایی
در شعر امروز پدیده دیرپایی است.
آنچه بیش از هر چیز در خوانش چندباره این
دفتر به چشم می خورد سادگی و روانی شعرهای آن
است که شاعر با کمترین ابهام و بیان استعاره ای به آن
رسیده است. کهریزی با زیرکی تحسین برانگیزی

«دل شوره هایی برای زندگی»

شعر همانجا که می بایست تمام می شود، اگر
سطر آخر حذف شود دیگر با یک ساختار معنایی -
تصویری منسجم روبرو نمی شویم اما سطر آخر نه
تنها مشکل را حل می کند و شعر را از بحران خارج
می کند بلکه از آن شعری زیبا پدید می آورد.
شعرهایی از این دفتر به صورت بسیار کم رنگ سعی
در حرکت ها و اندیشه های فرامادیتی دارد اما این
حرکت نه به سمت عرفان بلکه به سمت فلسفه ای
نه چندان قدرتمند حرکت می کند. البته این نقدی
نیست که تنها به شعر کهریزی و یا شعر جوان مربوط
باشد، بیشتر شعرهای چند سال اخیر از فقدان نوعی
فلسفه و عرفان که شعر را از سطحی نگری دور
می کند، رنج می برد.
کهریزی در استفاده از دیگر امکانات شعری
چندان موفق نشان نداده است.
در پاره ای از شعرها استفاده از بازی های زبانی
ساختار موسیقایی شعر را آسیب پذیر ساخته و به
تبع آن ارتباط بین بندها و حتی سطرها را با مشکل